

جی. ایم. کلارک<sup>۷</sup> جی. لارنس لافلین<sup>۸</sup> و سی. ا. هاردی<sup>۹</sup>. به هر حال، هیچ یک از این اقتصاددانان در ویژگی‌های فکری که معرف اعضای مکتب شیکاگو است و در این جا تعریف شده‌اند، نقش نداشتند. به طور خلاصه دو ویژگی اصلی طرفداران مکتب شیکاگو عبارت‌اند از:

۱. اعتقاد به توانایی نظریه نئوکلاسیک قیمت برای توضیح رفتار اقتصادی مشاهده شده.
۲. اعتقاد به تأثیر بازارهای آزاد بر تخصیص منابع و توزیع درآمد، لازمه عقیده دوم، گرایش به حداقل‌سازی نقش دولت در فعالیت اقتصادی است.

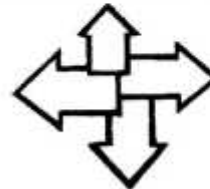
قبل از بحث تفصیلی درباره این ویژگی‌ها، اجازه دهید دیدگاه تاریخی مختصری را مطرح کنیم که در آن تاریخچه مکتب شیکاگو را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد:

۱. دوره بنیان‌گذاری مکتب شیکاگو در دهه ۱۹۳۰.
۲. دوره وقفه از اوایل دهه ۱۹۴۰ تا اوایل دهه ۱۹۵۰.
۳. دوره مدرن از دهه ۱۹۵۰ تا کنون.

طی دوره بنیان‌گذاری، بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو دیدگاه‌های کاملاً متنوعی در زمینه روش‌شناسی و سیاست عمومی را در بر می‌گرفت. دیدگاه‌های نهادگرایان بین اعضای ارشد بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو کاملاً مطرح بود و دانشجویان دارای گرایش نهادگرایان، بخش مهمی از جمعیت دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی را تشکیل می‌دادند. در میان نهادگرایان برجسته، اقتصاددانان کار: اچ. ای. میلبرگ<sup>۱۰</sup> و پل اچ. داگلاس<sup>۱۱</sup> مورخان اقتصادی: جان پورشا<sup>۱۲</sup> و سی. دبلیو. رایت<sup>۱۳</sup> و سیمون. ای. لاند<sup>۱۴</sup> که متخصص مایه عمومی بودو مدت زیادی ریاست بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو را بر عهده داشت مانند سایر بخش‌های علوم اجتماعی در دانشگاه شیکاگو، بخش اقتصاد شیکاگو نیز به‌طور فعال درگیر توسعه فنون کشف بود که در آن زمان در مراحل ابتدایی قرار داشت. شخصیت‌های اصلی در روش‌های کشف عبارت بودند از هنتری شولتز<sup>۱۵</sup>، یک دانشجوی پیشگام در منحنی‌های تقاضای آماری که درس‌های دوره تحصیلات تکمیلی در زمینه اقتصاد ریاضی و آمار ریاضی را تدریس می‌کرد و پل داگلاس<sup>۱۶</sup> که (طی دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰) رهبری پژوهش‌های مربوط به برآورد توابع تولید و اندازه‌گیری دستمزدهای واقعی و هزینه‌های زندگی را بر عهده داشت.

با این حال اغلب توافق دارند که بنیانگذاران مکتب شیکاگو، فرانک، اچ. تایت<sup>۱۷</sup> و پاکوب و لئور<sup>۱۸</sup> بودند. این دو دانشمند، علاقه زیادی به تاریخ اندیشه اقتصادی داشتند و هر دو معتقد به نظریه نئوکلاسیک قیمت بودند. با این حال سبک فکری و خلق و خوی آن‌ها کاملاً متفاوت بود و روابط شخصی نزدیکی با یکدیگر نداشتند. و این در وهله نخست به‌جز علاقه‌اش به تاریخ اندیشه‌های اقتصادی، یک نظریه‌پرداز کاربردی بود که روی مسائل تجارت بین‌الملل و موضوعات مرتبط با آن در نظریه پولی کار می‌کرد. کارنایت بر روی پایه‌های مفهومی نظریه نئوکلاسیک قیمت متمرکز شده بود، و دل‌مشغولی اصلی وی، روشن ساختن و بهبود ساختار منطقی آن بود.

## اطلاع رسانی



## آشنایی با مکاتب اقتصادی: مکتب شیکاگو \*

ام. دبلیو. ودر

ترجمه سیدحسین میرجلیلی

(دکترای اقتصاد، استادیار پژوهشکده اقتصاد - پژوهشگاه علوم

انسانی و مطالعات فرهنگی)

شناخت مکتب شیکاگو در علم اقتصاد نیازمند بعضی مرزبندی‌ها است. هم مرزبندی میان ایده‌ها و هم مرزبندی میان اشخاص که ممکن است مورد قبول همه نباشند. توجه تصمیم‌های مربوط به این مرزبندی‌ها باید اکتشافی باشد، یعنی تسهیل‌کننده داستانی باشد که باید گفته شود. اما انکار نمی‌توان کرد که دیدگاه‌های دیگری می‌تواند وجود داشته باشد که متضمن مرزبندی‌های متفاوتی است. از این نظر، "مکتب شیکاگو" در بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو از حدود ۱۹۳۰ تاکنون وجود داشته و تمرکز یافته است. با این حال به‌راحتی می‌توانیم مکتب شیکاگو را به‌گونه‌ای تعریف کنیم که شامل بسیاری از اعضای گروه بزرگ اقتصاددانان در مدرسه تحصیلات تکمیلی بازرگانی<sup>۱</sup> (دانشگاه شیکاگو) و گروهی از اقتصاددانان و اقتصاددانان حقوقدان<sup>۲</sup> در مدرسه حقوق در آن دانشگاه شود. تا حد زیادی به‌خاطر علاقه فکری<sup>۳</sup> دانشجویان قبلی، نفوذ مکتب شیکاگو بسیار فراتر از دانشگاه شیکاگو گسترش یافت و به دانشکده‌های سایر دانشگاه‌ها، خدمات دولتی، مشاغل خصوصی و قضایی نیز تسری یافت. علاوه بر آن، نفوذ مکتب شیکاگو در ایالات متحده امریکا محدود نماند.

محدود کردن افق گذشته مکتب شیکاگو تا ۱۹۳۰، نیازمند مستثنی کردن تعدادی اقتصاددانان مشهور است که پیشتر در دانشگاه شیکاگو حضور داشتند: به‌عنوان مثال تورستن ویلن<sup>۴</sup>، وسلی سی. میشل<sup>۵</sup>.

## بهر راحتی می توانیم مکتب شیکاگو را به گونه‌ای تعریف کنیم که شامل بسیاری از اعضای گروه بزرگ اقتصاددانان در مدرسه تحصیلات تکمیلی بازرگانی (دانشگاه شیکاگو) و گروهی از اقتصاددانان و اقتصاددانان حقوقدان در مدرسه حقوق در آن دانشگاه شود.

ترکیب خلق و خو و تمرکز فکری ناپت، باعث شد تا ناپت به یک منتقد شدید ایده‌ها برای صاحبان آن‌ها تبدیل شود. این وضع منجر به بروز اختلاف نظر ناپت با داگلاس و شولتز شد. اگر ویژگی‌های شخصیتی ناپت را در نظر بگیریم، وی قویاً مخالف کشی‌سازی علم اقتصاد بود و در این زمینه مانند اغلب موضوعات دیگر کاملاً ژوکی صحبت می‌کرد. (برای اطلاع بیشتر در این زمینه ن. ک: پیره، ۱۹۸۲ عصف ۳۶۵-۳۶۲)

در مقابل، وایتز با آرزوهای کسانی که اقتصاد را کشی می‌کردند، همدردی می‌کرد، هرچند درباره موفقیت آنان، دست کم در آینده‌ای نزدیک مژده بود. همدردی وایتز با کار کشی موجب شد تحقیقات تجربی خودش، کاملاً پیچیده شود، هرچند دوستی وی با داگلاس و شولتز نیز در این زمینه نقش داشت. از سوی دیگر مطالعات نظری محض ناپت درباره نظریه سرمایه، ریسک، نالطمینانی، هزینه‌های اجتماعی و... نه‌تنها به بررسی تجربی<sup>۱۹</sup> ایجاد کرد و نه تحقیقات قابل ارائه را عرضه کرد. در نتیجه روابط ناپت با داگلاس و شولتز با کشمکش همراه بود و اختلاف نظرهای تئوریک با وایتز به تعبیرهای طنزآمیز در میان دانشجویان تحصیلات تکمیلی سرایت کرد و روابط شخصی (میان ناپت و وایتز) را از روابط درست، دور کرد. (پیره، ۱۹۸۲، ص ۳۶۵)

آنچه ناپت و وایتز در آن اشتراک نظر داشتند عبارت بود از تداوم پایبندی به اصول اصلی نظریه نئوکلاسیک قیمت و مقاومت در مقابل نوآوری‌های نظری دهه ۱۹۳۰ یعنی رقابت انحصاری و نظریه عمومی کینز. این موضع نظری به موازات ضدیت با جنبه‌های مداخله‌گرایانه نیو دیل (New Deal) و مکتب کینزی اشتغال کامل سال‌های بعدی بود. وایتز که در سراسر این دوره فعالانه طرف مشورت دولت قرار می‌گرفت، مخالفت بسیار کمتری از ناپت و دست‌پرونده‌هایش با اصلاحات نیو دیل داشت. با این حال تقابل شدیدی میان دیدگاه‌های ناپت و وایتز از یک طرف و گروه حامیان نیو دیل مانند داگلاس، شولتز و برخی از نهادگرایان وجود داشت.

دانشجویان تحصیلات تکمیلی در نتیجه تقسیم دیدگاه‌های

اعضای هیأت علمی بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو در زمینه روش‌شناسی اقتصاد و سیاست عمومی، در معرض انواع الگوهای فکری قرار گرفتند و بنابراین گرایش به پیروی از هیچ‌یک از این دیدگاه‌ها، به‌طور خاص، از خود نشان ندادند. اما به‌رغم اختلاف نظرهای بی‌شمار آن‌ها، اکثریت مؤثری از اعضای هیأت علمی بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو، در مجموعه‌ای از الزامات کسب درجه دکتری یا یکدیگر هم عقیده بودند که بر توانایی در کاربرد نظریه قیمت تأکید می‌کرد. این الزامات در دهه ۱۹۳۰ کاملاً غیرمتداول بود و فرآیند راضی شدن آن‌ها اثر زیادی در شکل‌گیری این دیدگاه مشترک در میان دانشجویان داشت حتی بر این‌که نظریه قیمت دارای اهمیت زیادی است.

مهم‌ترین موارد الزامات یادشده آن بود که تمامی نامزدهای درجه دکتری بدون استثنا باید امتحانات آمادگی در نظریه قیمت و نظریه پولی را می‌گذراندند. این امتحانات مشکل بودند و میزان رده شدن در آن‌ها قابل ملاحظه بود. حتی در دومین و سومین بار، احتمال ناموفق بودن نادیده گرفته نمی‌شد. در نتیجه برخی دانشجویان نمی‌توانستند شرایط لازم برای اخذ درجه دکتری را به‌دست آورند. برای اغلب دانشجویان کلید عملکرد موفقیت‌آمیز در امتحانات، عبارت بود از تسلط بر مطالب ارائه شده در درس‌های مربوطه به‌ویژه درس نظریه قیمت (سطح پایه، درس شماره ۳۰۱) و مطالعه امتحانات قبلی.

برای بیش از نیم قرن نیاز به آماده شدن برای درس و امتحانات مقدماتی برای داوطلبان درجه دکتری، به ویژه در نظریه قیمت، یک ماتریس فرهنگی - انضباطی برای دانشجویان دانشگاه شیکاگو ایجاد کرده است. سؤالات امتحان به‌عنوان مثال‌های سرمشق برای مسائل تحقیق و پاسخ‌های الف نمونه‌ای از عملکرد علمی موفق بود. پیام ضمنی این فرایند موفقیت پژوهش، با شناسایی عناصر یک مسأله با قیمت‌ها، مقادیر و روابط تابعی سر و کار دارد که میان آن‌ها در نظریه قیمت تحقق می‌یابد و راه‌حل به‌عنوان کاربردی از نظریه به دست می‌آید.

اگرچه محتوای خاص پرسش‌های آزمون یا گسترش علم اقتصاد شکل گرفته بود، اما پارادایم اصلی، اساساً بدون تغییر باقی می‌ماند: پدیده‌های اقتصادی باید در وهله نخست به‌عنوان نتیجه تصمیمات درباره مقادیری توضیح داده شود که افراد بهینه‌ساز اتخاذ کرده‌اند. افرادی که قیمت‌های بازار را به‌عنوان داده‌ها در نظر می‌گیرند و تصمیمات مربوط به مقدار خریداری شده از طریق بازارها هماهنگ می‌شود، به‌طوری که قیمت‌ها به‌نحوی تعیین می‌شوند که مقادیر خریداری شده از طریق بازارها هماهنگ می‌شود، به‌طوری که قیمت‌ها به‌نحوی تعیین می‌شوند که مقادیر جمعی (کل) تقاضا شده مساوی مقادیر جمعی (کل) عرضه شده می‌شود.

البته دانشجویان در اندازه درکشان از فرآیندهای فکری در مورد ایده‌های نظری قیمت، با یکدیگر تفاوت داشتند و احتمالاً مقاومت در برابر این ایده‌ها در دهه ۱۹۳۰ بیشتر از دهه‌های بعدی بود. با وجود این بدون توجه به رشته خاص مورد علاقه‌شان، تمامی دانشجویان ناگزیر

به فراگرفتن و یادگرفتن بودند تا بتوانند بیکره قابل ملاحظه‌ای از نظریه اقتصادی را به کار گیرند. در دهه ۱۹۸۰ این مهارت‌ها بسیار گسترش یافته بودند، اما در دهه ۱۹۳۰ به‌ندرت یافت می‌شدند و برای متمایز ساختن دارندگان درجه دکتری اقتصاد که در دانشگاه شیکاگو تحصیل کرده بودند، به‌ویژه در رشته‌های کاربردی اقتصاد - از سایر اقتصاددانان استفاده می‌شد.

### در سیاست اقتصادی، بر اثرات سودمند اجازه دادن به تعیین قیمت‌ها به وسیله نیروهای بازار به جای تعیین به وسیله مقررات دولت، تأکید می‌کند. به یک معنا، "اقتصاد شیکاگو" در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ در واقع گسترش ایده‌های گروه هم مسلک نایت در دهه ۱۹۳۰ بود.

به‌رغم عناصر مشترک در آموزش دانشگاه شیکاگو با سایر نهادهای آموزشی، دانشجویان دکتری اقتصاد تمایل داشتند خودشان را با یکی از اعضای هیأت علمی بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو مشخص کنند که معمولاً استاد راهنمای تیز دکتری آنها بود. بنابراین هر یک از شخصیت‌های اصلی در بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو یا گروهی یا دانشجویان تحصیلات تکمیلی (کارشناسی ارشد و دکتری) همراه بود یکی از این گروه‌ها یا نایت در اواسط دهه ۱۹۳۰ همراه بود که اهمیت بسیار زیادی در تاریخچه مکتب شیکاگو پیدا کرد. اعضای اصلی این گروه، میلتون فریدمن، جورج استیگلز و دیلوی آرن وایس<sup>۲۰</sup> بودند. این گروه روابط شخصی نزدیکی با دو عضو پیشین بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو برقرار کردند یعنی هنری سیمونز<sup>۲۱</sup> و آلتون دایکتور<sup>۲۲</sup> که هر دو از دست‌پرورده‌های نایت بودند. عضو دیگر این گروه، خواهر دایکتور، رُز بود که بعدها با میلتون فریدمن ازدواج کرد. این گروه بود که پیوند چند نسلی در سنت فکری ایجاد کرد که به‌عنوان "مکتب شیکاگو" شناخته شده‌اند. هرچند این گروه نایت را متاثر می‌کردند و طرفدار وی بودند، اما سبک فکری فریدمن، استیگلز و سایرین یا سبک فکری نایت بسیار متفاوت بود. آنان تجربه‌گرایان تمام‌عیاری بودند که تمایل زیادی به کاربرد فنون کمی در آزمون قضایای نظری داشتند. در گرایش تجربی‌شان و سروکار داشتن مسائل جهان واقعی آنها به واپس بسیار نزدیک‌تر بودند تا به نایت، اما به هر دلیل آنها با نایت شناخته شده بودند.

هنری سیمونز در دهه ۱۹۳۰ نقش مهمی در آموزش نظریه اقتصاد

به دانشجویان اقتصاد دوره کارشناسی و دانشجویان ابتدای دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری (که آمادگی کمتری داشتند) ایفا کرد، و این تأثیر تا مرگ نا‌به‌هنگام وی در ۱۹۶۶، برجای بود. اما سیمونز بیشتر به خاطر مقاله‌هایش در زمینه سیاست اقتصادی (۱۹۲۸) در خاطرها باقی ماند که بیانیه اصلی دیدگاه‌های لسه‌فر شیکاگو طی این دوره را تشکیل می‌داد.

نظرات سیمونز آشکارا دارای حال و هوای مردم پاور (هوام‌پسند) بود، در حالی که نظرات اقتصاددانان اخیر مکتب شیکاگو فاقد آن است. به‌عنوان مثال سیمونز از قدرت دولت برای کاهش اندازه پنگاه‌های بزرگ و اتحادیه‌های کارگری به‌طور مطلوب استفاده کرد. در مواردی که این‌گونه سیاست‌ها منجر به زیان‌های غیرقابل قبول به کارایی می‌شد (مانند انحصارات طبیعی)، سیمونز از مالکیت عمومی تمام عیار بهره‌مند بود. در نقطه کاملاً مخالف با گزاره‌های اخیر شیکاگو درباره این موضوع، سیمونز از مالیات بر درآمد تصاعدی جهت بهبود توزیع برابرتر درآمد، به‌شدت حمایت کرد. (سیمونز، ۱۹۳۸)

سرانجام سیمونز الزام صددرصد ذخیره برای سپرده‌های دیداری بانک‌ها و محدودیت اختیار فذوال رزرو در سیاست پولی به نفع قواعد ثابت، که برای تثبیت سطح قیمت طراحی شده است، را پیشنهاد کرد (سیمونز، ۱۹۴۸). در این زمینه وی از مکتب پولی شیکاگو چشم‌پوشی کرد، آن‌گونه که بعدها توسط فریدمن و دانشجویان فریدمن گسترش یافت.

از نظر تاریخی، فریدمن، استیگلز و وایس، وارثان فکری و نهادی نایت و واپس بودند. داستان اقتصاد شیکاگو پیچیدگی کمتری پیدا می‌کرد اگر این جانشینان، موضوع نسل قدیمی‌تر بود که بهترین دانشجویان‌شان را تعیین می‌کردند تا از آنها پیروی کنند، اما این کار ساده نبود. در آستانه جنگ جهانی دوم نگرانی بزرگی در بخش اقتصاد و (احتمالاً) در اداره مرکزی دانشگاه شیکاگو نیز وجود داشت، در مورد این که شیکاگو هیچ شخصیت برجسته‌ای در گسترش‌های نظری جدید آن دوره نداشت، یعنی در رقابت ناکامل و اقتصاد کلان‌گینزی.

برای اصلاح این وضع در ۱۹۳۸ آنها اسکار لانگه را به‌عنوان استادیار تعیین‌گودند. افزون بر شایستگی‌های وی به‌عنوان کسی که در ادبیات "نظریه عمومی" کینز، به‌ویژه ارتباط آن با نظریه تعادل عمومی مقالاتی داشت، لانگه نقش برجسته‌ای در مباحث جاری درباره انگلیزادگیری سوسیالیسم بازار و مزایای (متسبب به) آن نسبت به سرمایه‌داری لسه‌فر برحسب کالپی، داشت. علاوه آن لانگه مقالات متعددی در اقتصاد ریاضی نوشته بود و می‌توانست از هنری سولتز در این زمینه و همچنین در زمینه آمار ریاضی حمایت کند.

به‌عنوان یک شخص ژک‌گو و سوسیالیست فعال از نظر سیاسی، دیدگاه‌های لانگه کاملاً مخالف با لسه‌فر بود. این که وی توانست روابط دوستانه با تمامی همکارانش را حفظ کند، نوعی قدردانی از کاردانی وی و تسامح‌شان در مقابل اختلاف نظر بود. البته تصادفی نبود که سوسیالیست اصلی در سنت شیکاگو باید یک سوسیالیست بازار بوده باشد.

شیکاگو) و والیس (در مدرسه بازرگانی شیکاگو) عمل کرد.

در بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو در آن زمان مبارزه‌ای برای برتری فکری و کنترل نهادی میان فریدمن، والیس و طرفدارانشان از یک سو و کمیسون کاولز و حامیان‌شان از سوی دیگر، درگرفت. این مبارزه تا اوایل دهه ۱۹۵۰ تداوم یافت و تنها با بازنشستگی جزئی لئوید ملنزر (به دلیل بیماری) و رفتن کمیسون کاولز (به دانشگاه پیل) در ۱۹۵۳، پایان یافت. بخش اقتصاد شیکاگو با این‌که یکپارچه نبوده، از این تضادها ظهور کرد و دارای سبک فکری متمایزی بود که شاحدی با سایر سبک‌های فکری تفاوت داشت.

در اقتصاد اثباتی، این سبک فکری از اهمیت نقش تقاضای مؤثر جمعی (کل) به‌عنوان یک متغیر توضیحی می‌گاهد و بر اهمیت قیمت‌های نسبی و اختلالات وابسته به آن تأکید می‌ورزد. در سیاست اقتصادی، بر اثرات سودمند اجازه دادن به تعیین قیمت‌ها به‌وسیله نیروهای بازار به‌جای تعیین به‌وسیله مقررات دولت، تأکید می‌کند. به یک معنای "اقتصاد شیکاگو" در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ در واقع گسترش ایده‌های گروه هم مسلک ثابت در دهه ۱۹۳۰ بود. در واقع برخی از شخصیت‌های کلیدی - به‌ویژه فریدمن، استنگلر و والیس - آن گروه و همچنین اقتصاددانان برجسته شیکاگو در دوره بعدی بودند. علاوه بر آن، آن‌ها آگاهانه علاقه‌مند به شرح دادن چگونگی تداوم این سنت و حفظ آن بودند. روابط شخصی نزدیک اعضای هم‌مسلک ثابت که برای بیش از نیم قرن تداوم یافت، عناصر مشترک قوی در نظام‌های فکری شان (Idea-Systems) را تقویت کرد و نادیده گرفتن موارد مهم اختلاف نظر میان خودشان با دیگران را آسان کرد. همان‌طور که پیش از این ذکر شده، فریدمن، استنگلر و والیس مانند اغلب اقتصاددانان شیکاگو به استفاده از فنون و داده‌های آماری برای آزمون نظریه‌های اقتصادی کاملاً اعتقاد داشتند. از این جهت آن‌ها با نایت، سیمونز، جیمز بوکانان، رونالد گولس (۱۹۸۱) و اقلیت برجسته‌ای از سایر اقتصاددانان همراه با شیکاگو، چه به عنوان دانشجویان تحصیلات تکمیلی یا اعضای هیأت علمی دانشگاه شیکاگو تفاوت داشتند و معتقد بودند (در زمینه‌های متعدد) که اعتبار یک نظریه اقتصادی به‌جای شهودی (حدسی) آن و یا تطبیق‌پذیری آن با مجموعه‌ای از اصول بدیهی<sup>۲۲</sup> بستگی دارد نه به تطبیق پیامدهای آن با مشاهدات تجربی.

دومین مخالفت، مربوط به سازگاری حمایت از سیاست به هر شکلی با روش‌شناسی به کار رفته در اقتصاد اثباتی است (با نفوذترین شرح کلی از این روش‌شناسی در فصل اول کتاب فریدمن، ۱۹۵۳ وجود دارد). این روش‌شناسی تأکید می‌کند که تبیین رفتارهای اقتصادی بر الگویی از تصمیمات (فردی)، مربوط به تخصیص منابع (میان کاربردهای جایگزین) مبتنی است؛ در این الگو برای حداکثرسازی مطلوبیت که مقید به محدودیت‌های قیمت‌های بازار و موجودی‌های ثروت است فرض می‌شود قیمت‌های بازار به‌گونه‌ای

## اما به‌رغم اختلاف نظرهای بی‌شمار آنها، اکثریت مؤثری از اعضای هیأت علمی بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو، در مجموعه‌ای از الزامات کسب درجه دکتری با یکدیگر هم عقیده بودند که بر توانایی در کاربرد نظریه قیمت تأکید می‌کرد.

تنها چند ماه از انتصاب لانگه گذشته بود که هتری شولتز در یک تصادف اتومبیل کشته شد و لانگه تنها اقتصاددان ریاضی در بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو شد. طرف یک سال نبود شولتز با کتاره‌گیری جزئی داگلاس از زندگی دانشگاهی برای انجام یک سفر سیاسی درآمیخت. پس از آن با شروع جنگ جهانی دوم، واینر به‌طور فزاینده‌ای در واشنگتن درگیر شد و در نهایت در ۱۹۴۵ برای پذیرش پستی در پرینستون استعفا کرد. در نتیجه این خسارت‌ها، بخش اقتصاد شیکاگو باید دوباره ساخته می‌شد. فرایند بازسازی طی سال‌های جنگ شروع شد که در آن لانگه نقش پیشگام داشت. لانگه بسیار مشتاق بود تا همکاری را استخدام کند که نقش رهبری در گسترش‌های نظری جاری به‌ویژه در اقتصاد ریاضی داشتند. با شکست در به‌دست آوردن اولین انتخابش یعنی آبالونز<sup>۲۳</sup>، وی بی‌درنگ ماکس مارشاک را پذیرفت و برای کوتاه‌مدت با وی در به‌کار گماردن افراد هم در بخش اقتصاد شیکاگو و هم در کمیسون کاولز<sup>۲۴</sup> همکاری کرد. این کمیسون در ۱۹۳۸ در دانشگاه شیکاگو مستقر بود. این همکاری به‌طور ناگهانی در ۱۹۴۵ پایان یافت درست زمانی که لانگه شهروندی لهستانی را دوباره به‌دست آورد تا سفیر لهستان در ایالت متحده آمریکا شود و در پی آن وی بسیاری از پست‌های بالایی دیگر را در دولت سوسیالیست لهستان برکرد.

طی سال‌های جنگ، تی، دبلیو، شولتز از دانشگاه دولتی آریوا جذب شیکاگو شد. شولتز به عنوان یک شخصیت برجسته در اقتصاد کشاورزی، به‌زودی ریس بخش اقتصاد شیکاگو شد، پستی که شولتز برای بیش از دو دهه تأثیر زیادی بر آن گذاشت. علاوه بر شولتز، در ۱۹۴۶ بخش اقتصاد شیکاگو لئوید ملنزر<sup>۲۵</sup> را پیدا کرد تا تجارت بین‌الملل را تدریس کند و تعدادی از نظریه‌پردازان جوان‌تر و متخصصان اقتصادسنجی بیشتر با کمیسون کاولز همکاری می‌کردند. قصدشان هرچه بود، این به‌کارگیری‌ها به عنوان یک وزنه تعادل برای کم و بیش دعوت به همکاری هم‌زمان فریدمن (در بخش اقتصاد

تنظیم شده که مقادیر عرضه شده را با مقادیر تقاضا شده، برای تمامی اشیاء مبادله شده، مساوی می‌کند.

این روش‌شناسی به‌طور سنتی توسط اقتصاددانان نئوکلاسیک با اشنایی به سفر به کار رفته است و با طرفداری از سیاست‌های دولت که برای ترویج هدف سفر طراحی شده است، همزیستی دارد. اما در اواخر دهه ۱۹۶۰ یک گروه از اقتصاددانان شیکاگو به رهبری استیگلر<sup>۲۷</sup> (کسی که در ۱۹۵۸ به‌عنوان پرفسور والگرن (walgren) هم در بخش اقتصاد و هم مدرسه بازرگانی به شیکاگو بازگشت) کاربرد ابزارهای تحلیل اقتصادی در بررسی عوامل تعیین‌کننده فعالیت سیاسی، به‌ویژه مداخله دولت در تخصیص منابع را آغاز کرد. بنابراین مطالعه فعالیت‌های تنظیم‌کننده<sup>۲۸</sup> و مالیات‌ستانی دولت نه برای نشان دادن آثار زیان‌بار آن‌ها بر کارایی اقتصادی، بلکه ابتدا برای توضیح دادن وقوع آن‌ها به‌عنوان نتیجه عملیات بازارهای سیاسی<sup>۲۹</sup> باری چنین فعالیت‌هایی در تحلیل‌های اقتصادی به مداخله‌ها به‌طور سنتی به‌عنوان تضعیف‌کننده کارایی نگریسته شده است مانند تعرفه‌ها که نیازمند تفسیر دوباره است. منابع فردی شامل، تسلط وی بر کالاها و خدمات به‌دست آمده از طریق بازارهای مرسوم و نفوذ سیاسی وی (هرطور اندازه‌گیری شود) است. مداخله‌های دولت به‌عنوان پیامدهای درون‌زای فرایند اقتصادی - سیاسی در نظر گرفته شده که منعکس‌کننده ثروت اقتصادی و سیاسی واحدهای تصمیم‌گیرنده است، نه اختلالات یک دولت برون‌زا (S.G. ن. ک: استیگلر، ۱۹۸۲). چنین نگریسته شده است که نقد پیامدهای سیاسی نسبت به نقد رفتار مخارج مصرف‌کنندگان حاکم، موجه‌تر نیست؛ هر دو پیامدهای انتخاب آزاد صاحبان منابع است.

### مداخله‌های دولت به‌عنوان

### پیامدهای درون‌زای فرایند اقتصادی

### - سیاسی در نظر گرفته شده که منعکس‌کننده

### ثروت اقتصادی و سیاسی واحدهای

### تصمیم‌گیرنده است، نه اختلالات

### یک دولت برون‌زا.

این به این معنا نیست که جناح "اقتصاد سیاسی" بین اقتصاددانان شیکاگو نسبت به سفر بی تفاوت شده‌اند. در مقابل، مخالفت یا مداخله دولت (نقش تنظیم‌کنندگان دولت) میان استیگلر و متحدانش به همان قوت همیشگی است. طی دهه گذشته بسیاری از اقتصاددانان و حقوق‌دانان گاهی وابسته به گروه حقوق و اقتصاد در شیکاگو، طرفداران برجسته مقررات‌زدایی بوده‌اند. با این حال کشمکش میان حمایت از اصلاحات و تحلیل اثباتی فرایند سیاسی که از طریق آن

(اصلاحات باید انجام شود، نمایانگر یک مسأله هستی‌شناختی<sup>۳۰</sup> مداوم در مورد میراث‌های سنت شیکاگو است. هرچند آن‌ها از این مسأله به‌خوبی آگاه‌اند، بنابراین ناکنون آن‌ها از اختلاف نظر تفرقه‌انگیز، خودداری کرده‌اند و اقدامات انجام شده در حمایت سیاسی را به‌عنوان یک فعالیت مصرفی توسط آنان که درگیر هستند، دانسته‌اند.

علم سیاست تنها یکی از رشته‌هایی است که در اقتصاد شیکاگو طی ربع قرن گذشته در آن گسترش یافته است. با شروع در اوایل دهه ۱۹۲۰ و شتاب گرفتن آن در دو دهه اخیر به رهبری ریچارد پوسنر<sup>۳۱</sup>. تحلیل اقتصادی نهادهای قانونی به یک زمینه مهم تحقیق هم برای اقتصاددانان و هم برای محققان حقوق تبدیل شده است علاوه بر آن، استفاده از نظریه عرضه کار به‌عنوان نقطه عطف، تحلیل اقتصادی خانواده یک بخش مهم مطالعه جمعیت، ازدواج، طلاق و ساختار خانواده شده است. این گسترش، شیوه‌های تبیین روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه در رشته‌هایی که مدت مدیدی به‌عنوان رشته‌های فرعی این رشته‌ها به‌حساب می‌آمدند، را به چالش کشیده است. گذشته از آن، نظریه سرمایه انسانی تأثیر مهمی بر مطالعه آموزشی داشته است. به راحتی می‌توانیم مرحله امپریالیسم رشته‌ای<sup>۳۲</sup> مکتب شیکاگو را با شروع در اوایل دهه ۱۹۶۰ و ادامه آن تاکنون بدانیم. به‌ر حال ریشه‌های آن به دهه ۱۹۳۰ بازمی‌گردد؛ از آن زمان دست‌کم در سنت شاخه، گرایش برای کاربرد ابزارها و مفاهیم نظریه قیمت در وضع (به‌ظاهر) ناآشنا و برای خوشحالی در مواجهه تعلق مرسوم با نتایج وجود داشته است. لازمه آن وجود گرایش قوی برای مقاربت در مقابل تبیین‌های رفتاری بوده است که بر حسب حداکثرسازی مطلوبیت انجام نشده است که در آن تصمیم‌گیرندگان انفرادی به‌وسیله قیمت‌های تسویه‌کننده بازار با یکدیگر هماهنگ شده‌اند. با این حال تا دهه ۱۹۵۰، جنبه امپریالیستی این رشته در پارادایم شیکاگو، نبرد برای دفاع از انسجام نظریه نئوکلاسیک قیمت از حملات کینزی‌ها در سطح کلان و تلاش‌های نظریه پردازان متعدد رقابت ناکامل برای ارائه جایگزین‌هایی در سطح خرد تحت‌الشعاع قرار گرفته بود. ضدمحمله به "کتاب نظریه عمومی" کینز باعث تجدید حیات نظریه پولی نئوکلاسیک در شکل، اصلاح شده و اجرایی آن از نظر تجربی شد؛ این تجدید حیات، با اثر میلیتون فریدمن (۱۹۵۶) همراه بود.

تلاش برای اثبات دوباره صنعت رقابتی به‌عنوان الگوی برتر برای توضیح دادن قیمت‌های نسبی را استیگلر (۱۹۶۸ و ۱۹۷۰) رهبری و پیشتر ادبیات نظری و تجربی در رشته "سازمان صنعتی" را ایجاد کرد. هم در "سازمان صنعتی" و هم در مباحث پول - کلان<sup>۳۳</sup>، مباحث قبلی ادامه پیدا کرد، به این ترتیب که شرکت‌کنندگان از شیکاگو به‌عنوان حامیان پرو پا قرض دید گاه‌های فریدمن و استیگلر در یک ربع قرن پیش از آن قابل شناسایی بودند. با این حال، در دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ موضوعات مرتبط با این مباحث به اجبار با موضوعات جدید در جایگاه مرکزی خود سهیم شد.

گسترش اقتصاد شیکاگو در ورای مرزهای سنتی رشته اقتصاد در اواسط و اواخر دهه ۱۹۵۰ شروع شد؛ دو مثال اولیه عبارت بودند از

عموم را برای پیش‌بینی نوسان قیمت دارایی‌ها به کار گیرند تا به این ترتیب از مبادله سود ببرند. پیامد اخیر در حکم "فرضیه بازارهای کارا" است.

در حالی که در ظاهر با انتظارات عقلایی پکسان نیست، اما بازارهای کارا از هر رفتار منطبق با انتظارات عقلایی، حمایت خواهد کرد و با سایر الگوهای انتظارات تنها در جایی سازگار خواهد بود که مجموعه‌ای از خطاهای پیش‌بینی شده، همبسته (میان افراد) فرض شود. علاوه بر آن مادی که انتظارات، عقلایی باشد و بدون توجه به این که چگونه آنها ایجاد شده‌اند، هیچ راهی وجود ندارد که در آن متغیرهای عمل‌کننده از طریق انتظارات طبق توضیح نئوکلاسیکی مقادیر و قیمت‌های نسبی، بتوانند بهبود یابند. در نتیجه هرگونه نیازی به بهتر شدن نظریه اقتصادی به وسیله متغیرهای منعکس‌کننده عوامل جامعه‌شناسانه و روانشناسانه که طبق تصمیم‌گیری فردی از طریق انتظارات عمل می‌کند، برطرف می‌شود. به روشنی چنین نظریه‌ای از انتظارات به شدت حامی مدعاهای نظریه اقتصادی در رقابت بین رشته‌ای است.

ایده‌های به هم پیوسته "انتظارات عقلایی" و "بازارهای کارا" از Carnegie-Mellon در اثر سیوت<sup>۴۱</sup> (۱۹۶۱) و سویلیانی و میلو (۱۹۵۸) نشأت می‌گیرد نه از شیکاگو، با این حال سازگاری آنها با پارادایم شیکاگو به گونه‌ای است که جایگاهی در مدرسه بازرگانی شیکاگو به رهبری میلو و دانشجویانش یافته‌اند، و همچنین (از اواسط دهه ۱۹۷۰) در بخش اقتصاد شیکاگو به رهبری رابرت لوکاس، به جای مکانی که از آنجا آغاز کرده‌اند، جای گرفته‌اند. در حالی که مدعای شیکاگو مبنی بر این که این دانشگاه کانون اولیه برای تحقیق در این زمینه‌ها بوده، قوی است، اما این ادعا در مقایسه با ادعاهای مشابه شیکاگو در زمینه‌های دیگر بیشتر منوط به چالش است.

سومین نوآوری شیکاگو در اواخر دهه ۱۹۵۰، "قضیه گوس" است. (گوس، ۱۹۶۰) اساساً این قضیه به ما می‌گوید که در صورت نادیده گرفتن هزینه‌های مبادلاتی، اگر هرگونه تخصیص دوباره کالاها، مطالبات، حقوق (به ویژه مالکیت) یا تغییر نهادها انجام شود - بعد از جبران کردن پرداخت‌های جانبی به بازنده - تخصیص دوباره یاد شده تحقق می‌یابد و مطلوبیت همه افزایش می‌یابد. اگر عقلانیت یک فرضیه مقبول باشد و از هزینه‌های معاملاتی چشم‌پوشی شود، این قضیه، یک همان‌گویی می‌شود. بنابراین محتوای تجربی این قضیه به طور معکوس با اهمیت متناسب به هزینه‌های معاملاتی تغییر خواهد کرد. در واقع هزینه‌های معاملاتی به عنوان یک ظرف مفهومی برای تمامی نیروهایی که تصمیم‌گیری را انجام می‌دهند، غیر از آنانکه به طور صریح در نظریه قیمت گنجانده شده‌اند عمل می‌کند. مهم دانستن قضیه گوس از لحاظ تجربی، به معنای اعتقاد به این است که هزینه‌های معاملاتی و دور شدن از عقلانیت مهم نیستند.

به عبارت دیگر، قضیه گوس<sup>۴۲</sup> پیشنهاد می‌کند که جهان واقعی گرایش به سوی وضع بهینگی پارتو دارد. البته برای هر فن آوری و سلیقه مشخصی، ممکن است بهینه پارتو متفاوتی برای هر توزیع ثروتی وجود داشته باشد. بنابراین تا جایی که توزیع ثروت پارتو را

کاربرد نظریه قیمت اچ. جی. لویس<sup>۴۳</sup> (لویس، ۱۹۵۶) در عرضه و تقاضای اتحادیه گرای<sup>۴۴</sup> و تزگری بکر<sup>۴۵</sup> درباره تبعیض نژادی (بکر، ۱۹۵۷) سایرین این مباحث را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دنبال کردند. کاربردهای ساده و قابل فهم نظریه مرسوم قیمت در مسائل جدید است. با این حال تحلیل زمان به عنوان یک منبع اقتصادی (بکر، ۱۹۶۵) منجر به پیشرفت‌های مهمی در نظریه رفتار خانوار شد. تحلیل زمان به گرایش روش‌شناسانه در رد تفاوت در سلیقه‌ها (شامل: نگرش‌ها، نظرها و عقاید مؤثر بر "سلیقه‌ها") به عنوان منبعی برای تبیین تفاوت‌های بین فردی<sup>۴۶</sup> در رفتار نیز ارتباط دارد. (استیگلز و بکر، ۱۹۷۷؛ بکر، ۱۹۷۶). این رد مبنی بر این استدلال است که:

۱. تفاوت‌های ظاهری سلیقه‌ها معمولاً قابل کاهش به تفاوت در هزینه‌ها است.

۲. گزاره‌های مربوط به تفاوت هزینه‌ها بیشتر با آزمون تجربی قابل بررسی است. در حالی که در مقابل این اصل روش‌شناسانه مقاومت کردند، در شیکاگو مانند جاهای دیگر، این بحث تا حد زیادی وارد دایره تحقیقات شد، به ویژه جایی که هزینه زمان متغیر مهمی بود.

مسیر دیگر گسترش علم اقتصاد، در رشته "مالیه"<sup>۴۷</sup> بود. این که آیا قبل از دهه ۱۹۶۰، این رشته یک رشته فرعی از علم اقتصاد بوده است یا نه، نکته‌ای است که به راحتی می‌توان آن را نادیده گرفت. اما به طور مسلم پیش از گسترش‌های نظری آغاز شده از مقاله مشهور مودیلیانی و میلو (۱۹۵۸) در زمینه (عدم) ارتباط قیمت سهام و سود سهام، نظریه تأمین مالی شرکت، قیمت دارایی، ریسک‌پذیری و سایر موضوعات مربوط در بهترین حالت تنها رابطه ضعیفی با نظریه قیمت داشته است. گسترش‌های بعدی به طور کامل این وضع را معکوس کرده است. به گونه‌ای که در اواسط دهه ۱۹۸۰، الگوی قیمت‌گذاری دارایی سرمایه‌ای<sup>۴۸</sup> به یک ماتریس تلفیقی<sup>۴۹</sup> برای نظریه‌های قیمت‌های اوراق بهادار، ساختار دارایی بنگاه و از طریق مطالعه جبران کارکنان<sup>۵۰</sup> (دستمزدها) تبدیل شده است.

## گزاره‌های مربوط به تفاوت

### هزینه‌ها بیشتر با آزمون تجربی

### قابل بررسی است. در حالی که در

### مقابل این اصل روش‌شناسانه

### مقاومت کردند.

ایده غالب زیربنای این گسترش‌ها این است که هزینه‌های معاملاتی را صرفه‌جویی کن، در این صورت به طور متوسط هیچ فرصتی برای منافع آربیتراژ، باقی نمی‌ماند. یک پیامد آن، نبود "ناهم‌مغانی" است؛ پیامد دیگر این است که الگوریتم قابل تشخیص را می‌توان یافت. که صاحبان منابع را قادر می‌سازد اطلاعات در دسترس



پالگریو، جلد اول، صص ۴۱۷ - ۴۱۳.

پی نوشت

- \* Chicago school.  
 1. Demarcation.  
 2. Graduate school of Business.  
 3. Lawyer - Economists.  
 4. Intellectual loyalty.  
 5. Thorstein veblen.  
 6. Westley c. Mitchell.  
 7. M. Clark.  
 8. J. Laurence Laughline.  
 9. C. O. Hardy.  
 10. H. A. Millis.  
 11. Paul H. Douglas.  
 12. John V. Nef.  
 13. C. W. Wright.  
 14. Sime on E. Leland.  
 15. Henry Schultz.  
 16. Pual Douglas.  
 17. Frank H. Knight.  
 18. Jacob Viner.  
 19. Empirical verification.  
 20. W. Allen Wallis.  
 21. Henry simons.  
 22. Aaeron Director.  
 23. Abba Lerner.  
 24. Cowles Commission.  
 25. Lloyd Metzler.  
 26. Axioms.  
 27. Stigier.  
 28. Regulatory.  
 29. Existential.  
 30. Richard posner.  
 31. Disciplinary imperialise.  
 32. Money - Marco.  
 33. H. G. Lewis.  
 34. Unionism.  
 35. Gary Becker.  
 36. Cross - Individual differences.  
 37. Finance.  
 38. Capital asset pricing model.  
 39. Integrating matrix.  
 40. Executive Compensation.  
 41. Muth.  
 42. Coase theorem.  
 43. Mainstream economics.

باشد و پیامدهای رفتاری مهمی داشته باشد، پیامدهای پیش‌بینانه بهیچگی پارتو و قضیه گوس، برجستگی کمتری باشد، پیامدهای پیش‌بینانه بهیچگی پارتو و قضیه گوس، برجستگی کمتری دارند. بنابراین افزایش نفوذ قضیه گوس در شیکاگو کم و بیش به موازات کاهش اهمیت مباحث توزیع درآمد صورت گرفته است که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به ویژه در اثر هنری سیمونز مطرح شده است. (رودر ۱۹۸۲، ص ۳۸۹).

وقتی اهداف مبادله به گونه‌ای باشد که قانون‌گذاری و سایر متغیرهای سیاسی را شامل شود، در این صورت قضیه گوس قویاً مطرح می‌کند که نیروهای تصمیم‌گیری غیرمتمرکز که بر تولید و مبادله حاکم است، تغییرات در قوانین و نهادها را نیز کنترل می‌کنند. بنابراین اعتقاد به قضیه گوس موجب بی تفاوتی سیاسی است - یا باید باشد - با وجود این، تمامی اقتصاددانان شیکاگو از نظر سیاسی، آرام نبودند. با چند استثنا، آن‌ها بیشتر محافظه‌کار هستند، هرچند در موارد جزئی و بر اساس شدت اعتقاد، و در سلیقه‌شان برای مناقشه سیاسی تفاوت‌های چشمگیری با یکدیگر دارند. احتمالاً این تفاوت‌ها به موازات تفاوت در درجه‌ای است که آن را تعیین‌های اقتصادی رفتار سیاسی را می‌پذیرند. شاید متداول‌ترین ویژگی اقتصاددانان شیکاگو، بی‌اشتمالی آن‌ها نسبت به دولت است. این بی‌اشتمالی هم‌راه بی‌اشتمالی عقیده‌گه، با معین بودن زمان، مبادله داوطلبانه معمولاً موجب اصلاحات مطلوبی خواهد بود، که به عنوان ترمز قوی برای تکان‌های بی‌ثبات کننده، جهت بهبود جامعه از طریق اقدام سیاسی، عمل می‌کند.

سرگذشت طولانی مکتب شیکاگو در واقع داستان تکامل مجموعه‌ای از ایده‌ها - یک پارادایم - و داستان نهاد خاص است که قهرمانان اصلی آن، با آن همراه‌اند. در این مقاله من بر ایده‌های نظری کانونی معینی و رویدادهای تاریخی برای مستثنی کردن پوشش تفصیلی اثر کاربری و ذکر افراد مسئول آن تأکید کرده‌ام با این حال پیوند این ایده‌های کانونی با گروه چندنسلی و بارز از شخصیت‌های مستقر در یک نهاد خاص است که عنوان این مقاله را توجیه می‌کند. بسیاری از شخصیت‌های اصلی در این تاریخ - دایرکتور، فریدمن، استیگر، والیس و آناکه هنوز در قید حیات هستند، از نظر فکری فعال هستند و از نزدیک با جانشینانشان در دانشگاه شیکاگو تماس دارند. این پیوستگی میان شخصیت‌ها و ایده‌ها، ویژگی متمایز سنت فکری است که مکتب شیکاگو نامیده شده است.

در اواسط دهه ۱۹۸۰ شور و نشاط این سنت با پذیرش در حال رشد بسیاری از ایده‌های کلیدی آن نسبت به مقاومت در مقابل آن بیشتر مورد تهدید قرار گرفت. یک ربع قرن پیش، اقتصاد شیکاگو، با تأکید آن بر اهمیت رقابت و عرضه پول متمایز می‌شد. به احتمال قوی، در ۱۹۸۵ این دیدگاه‌ها و گسترش‌های آن‌ها به بدنه اصلی اقتصاد<sup>۳۳</sup> تبدیل شده است، و داستان مکتب شیکاگو را به عنوان یک قسمت تقریباً بسته شده در تاریخ اندیشه اقتصادی رها کرده است، در حالی که اعتبار این استدلال قابل اثبات است ولی گفتن آن هنوز خیلی زود است.

این مطلب ترجمه‌ای است از منابع زیر: